

هنر از لحاظ روان‌شناسی

سیر در هنر (LA CONTEMPLATION)

جلال ستاری

۱ - بی‌اعتنائی .

۲ - لذت واقعی (شدید یا ضعیف) که چون واقعی است موجب تعلیف و اعتلای ساخته هنری میشود و مثلاً اثری پست و فرو افتاده را تابناک و شکوهمند جلوه میدهد، یا منظره‌ای تیره و چرکین را درخشان و دلگشا مینمایاند. معمار در برابر بنائی که ساخته و بر آورده است، یا هنرمند وحشی و ابتدائی از دیدن يك قطعه شیئه رنگین می‌تواند چنین لذتی احساس کنند. البته این لذت بغایت ذهنی و درونی و در گرو امیال و خواسته‌ها و آرزوها و تمنیات و تفننات آدمی است. يك قطعه موسیقی که دیروز خوش‌آیند و مورد ستایش و پسندمان بود، ممکن است امروز گوش‌خراش و ناهنجار بنماید. اینگونه احساسات و هیجانات مربوط به زیبایی، چون از خود ما منبعث و ناشی است، تا اندازه‌ای اختیاری و آمیخته با تجارب روزانه زندگیست.

۳ - احساسی والا که ذاتاً با دو احساس پیشین متفاوت و مغایر است و آن وقتی است که بهنگام سیر و گشت در هنر، شادی و بهجتی درونی و عمیق که وجد و حال و شور و جذب مینماید، احساس کنیم. بعقیده طرفداران این نظر که لذت ناشی از هنر واقعی را مشابه خلصه و حال عارفانه می‌دانند، ذوق زیبادوستی و جمال‌شناسی فقط با احساس شادی و لذتی آسمانی و ملکوتی متجلی و نمودار میشود و دیگر احساسات نیز به همین عاطفه مثبت و یگانه تحویل میگرددند. بنابراین، سخن گفتن از سیر و نظاره‌ای آمیخته و همراه با پریشانی و بیخ و تاب درونی، یا

تأثرات ما از يك قطعه موسیقی، یا يك پرده نقاشی، احساساتی است که در جمال‌شناسی، احساسات هنری یا احساسات مربوط به زیبایی (Sentiments esthétiques) نامیده میشود. این احساسات به هر کس دست داده و نزد هر کس به گونه‌ای خاص ظاهر شده است. بی‌گمان مردم از ساخته‌های گوناگون هنری، یکسان لذت نمی‌برند چه ذوق و سلیقه همگان، همانند نیست و احساس هنری هنرمند، نیرومندتر و شدیدتر از احساس مشابه تماشاگر و دوستدار هنر است، اما هنرمند نیز پیش از آنکه دست به کار آفرینش هنری زند، از آرمان خویش، دید و بینشی دارد و آنرا چون تماشاگری، می‌بیند، و انگهی احساس زیبایی مقدم بر غریزه یا قریحه آفرینش هنری است. هنرمند پیش از بکار انداختن استعداد و نبوغ و ذوق خویش در راه آفرینش اثری هنری، طبیعت را نگرسته و به نواهایش گوش فراداده است. گذشته ازین، احساس زیبایی احساسی است جمعی و عالمگیر و حال آنکه قریحه آفرینش هنری، در سرشت همگان نیست. بدین جهات مطالعه نفسانیات هنر دوست و هنرشناس، حائز اهمیت بسیار است.

با اعتقاد بعضی قدرمشترک همه احساسات و تأثرات و انفعالات هنری، احساس لذت است و همه مردم از هنرمند و هنرشناس گرفته تا عوام و کودکان، زمانی طعم این حظ و لذت هنری را چشیده‌اند. بطور کلی واکنش‌های آدمی در برابر هنر از سه نوع بیرون نیست:

بدینی و تلخی، کاری خطاست و داشتن تصویری بیمارگونه از هنر، امری محال و در واقع این مفاهیم مانع‌الجمع‌اند. هنر چون لوث شد، هنر نیست و درینصورت سیردر هنر، معنای واقعی خود را از دست می‌دهد. معیار اصالت هنر یا وجود ذوق زیبایی عاطفه‌ای مثبت، یعنی احساس شادی است، نه هیجانان و احساسات منفی و مخرب.

حاصل سخن اینکه از تماشای يك پرده نقاشی یا هیچ حظ و لذتی احساس نمیکنیم، یا لذت میبریم و هرچه تماشا دقیق‌تر باشد، لذت‌مان بیشتر میشود و یا چنان وجد و شوری می‌یابیم که در پرتوش همه احساسات دیگر را از یاد می‌بریم و حتی براندوه ورنج ژرف خویش نیز فائق می‌آئیم. آهنگی می‌شنویم که خوش آیندماست؛ نخست هم لذت می‌بریم و هم می‌توانیم به آنچه در پیرامون ماست بیندیشیم، ناگهان همه چیز دگرگون میشود، با احساس تأثیری شدید، آنچه در اطراف ماست از یاد میرود و تنها نغمه و آهنگ به جای میماند؛ گویی از دنیای وجود و عالم مادی بدرآمده‌ایم. احساسی که درین هنگام به ما دست می‌دهد وجد و حال یا جذب و غلبه نام دارد. این حالت شیفتگی و شوریدگی هم احساس شادی و رضایتی شدید است و هم نوعی و ارستگی و رهائی از مقتضیات زمان و مکان.

اما به زعم برخی دیگر، سیر در هنر بر انگیزنده احساسات و هیجانان مختلف و متضاد و بهم آمیخته‌ایست که با یکدیگر مناسبانی دیالکتیکی دارند. گوهر و خصیصه ذوق زیبادوستی احساس لذت تنها نیست، حالتی است بویژه عاطفی و نیز عقلانی. از دیدن پرده‌های نقاشی هراس‌انگیز و جانگداز چون به دار-آویختن حضرت مسیح، یا تصاویر سربریده و جزآن، تنها احساس لذت و نشاط نمی‌کنیم. درین موارد به لذت هنری ناشی از احساس زیبایی، احساسی دیگر که درست مخالف آنست، افزوده میشود و آن احساس درد و الم است. پس محسوس ما درین هنگام آمیزه‌ایست از لذت و الم، بگفته استاد علی‌قلی وزیری از شنیدن آواز دشتی، هم لذت می‌بریم و هم افسرده می‌شویم. بر همین قیاس تأثیر ما از داستان‌های تراژیک چنانکه یونان‌شناس ارجمند سوئیسی آندره بونارد (André Bonnard) نشان داده است، مخلوطیست از دو احساس لذت و وحشت، در احساس حادثات دراماتیک نیز لذت و اضطراب توأمان وجود دارند، یا در اشعاری که به مرثی و جسیات معروفند، شادی و اندوه هر دو نهفته است. همین تعبیر و معنی در مورد احساس لطف (grâce) نیز مصداق می‌یابد. لطف «آنی» است که خود را مینمایاند اما به چنگ نمی‌آید، حالتی است گریزان و دست نیافتنی، عشقی است که کامیاب نمیشود، علاقه

و مهری است در شرف تکوین و پیدایش که به وجود نمی‌گراید و در همه این حالات، امکان بالقوه یا مبدا، حرکتی بیش نیست. پس لطف که میان قوه و فعل در نوسانست با حزن، توأم و همراه است. در احساس زیبایی نیز نوعی نو میدی و اندوه نهفته و پنهانست، پل والری (P. Valéry) میگوید: زیبایی آن چیز است که نو میدمان میکند.

البته چنین حالت و تأثیری، احساس دردورنج، یا شفقت و رحمت نیست، بلکه به افسوس و دریغ و حسرت همانند است و بیان تأسفی است که از اندیشیدن به دل‌داری دور دست حاصل میشود. این تأسف و حسرت ملازم با فراق، مخلوطی است از احساس خوشبختی و شادی در کنار یار و تلخی و درد فقدان. بنابراین ذوق و احساس زیباشناسی در اصل، از دو عامل لذت و الم و خوشی و ناخوشی فراهم آمده است. این تضاد، دوگانگی‌های دیگری دربر دارد. پیوستن به حقیقت و گسستن از واقع، دو مین جنبه و خصیصه احساسات مربوط به زیبایی است، باید به حقیقت و واقعیت آنچه مینگریم اعتقاد کنیم، اما نه آنقدر که مرگ بازیگری را در صحنه نمایش مرگ و واقعیش بینداریم. از سونی به واقعیت نمایش ایمان باید داشت و از سوی دیگر آنچه را که واقع نیست از نفس الامر باز شناخت. از راه همدلی با ساخته هنری جوش میخوریم و درمی‌آمیزیم، در جای خود نشستیم و به رقص زنی مینگریم، حرکات پر پیچ و خمش، موج و لرزشی در سراپای وجودمان برمی‌انگیزد؛ در چنین حالاتی هم از خود بیخود می‌شویم و در پوستین دیگری می‌افتیم و هم در برابر این جذب و کشش پاینداری می‌کنیم و خود را کنار می‌کشیم و آرام می‌گیریم. همچنین می‌توان احساس هنری را در عین حال شخصی و خصوصی، همگانی و جمعی، غرض‌آلود و بی‌شایبه‌آلایش، راست و ناراست، جدی و هزل‌آمیز، بهره‌مند از جهان ظاهر واقع و نیز عالم غیبی اسرار و دافست، بدین معنی که غالباً در پی تصاویر و اشکال، رمز و معنایی ناشناخته نهفته است و ناگزیر از ظواهر و محسوسات باید گذشت و به تأویل و تفسیر صورت و کشف مفاهیم و اغراض پرداخت.

ژان کوکتو می‌گوید: من همان دروغ‌پرداز راست‌گویم. بعلاوه این احساس هم بدیع است و هم به اصل و منشایی راه میبرد. هر ساخته هنری اگر در عین اصالت با متن زمینه‌های کهن یا سنن ملی و قومی، مربوط باشد لذت و شغفی شگرف به آدمی ارزانی میدارد. گذشته تاریخی و ژرادی و سنن ملی و فرهنگی در تکوین احساسات زیبادوستی، نقشی اساسی دارند و گذشته شخصی آدمی چنانکه در مقاله بعد خواهیم دید، کم‌اهمیت‌تر از گذشته قومی و ملیش نیست.